

و در چنین مواردی بسیار می شود که چهره ظاهر حوادث با آنچه در باطن و درون آنها است متفاوت است، چه بسا ظاهر آن بسیار زنده و یا ابلهانه است، در حالی که در باطن بسیار مقدس، حساب شده و منطقی است. در چنین موردی آنکس که ظاهر را می بیند عنان صبر و اختیار را از کف

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۸۸

میدهد، و به اعتراض و گاهی به پر خاش بر می خیزد. ولی استادی که از اسرار درون آگاه است و چهره باطن را می نگرد باخونسردی به کار خویش ادامه می دهد، و به اعتراض و فریاد او گوش نمی دهد، بلکه در انتظار فرصت مناسبی است که حقیقت امر را بازگو کند، اما شاگرد همچنان بیتابی می کند، ولی به هنگامی که اسرار برای او فاش شد کاملاً آرام می گیرد.

موسی از شنیدن این سخن شاید نگران شد و از این بیم داشت که فیض محضر این عالم بزرگ از او قطع شود، لذا به او تعهد سپرد که در برابر همه رویدادها صبر کند و گفت: بخواست خدا مرا شکیباخواهی یافت و قول میدهم که در هیچ کاری با تو مخالفت نکنم (قال ستجدنی ان شاء الله صابرا و لا اعصى لك امرا).

باز موسی در این عبارت نهایت ادب خود را آشکار می سازد، تکیه بر خواست خدا می کند، به آن مرد عالم نمی گوید من صابرم بلکه می گوید انشاء الله مرا صابر خواهی یافت.

ولی از آنجا که شکیبائی در برابر حوادث ظاهرا زنده ای که انسان از اسرارش آگاه نیست کار آسانی نمی باشد بار دیگر آن مرد عالم از موسی تعهد گرفت و به او اخطار کرد: و گفت پس اگر می خواهی به دنبال من بیائی سکوت محض باش، از هیچ چیز سؤال مکن تا خودم به موقع آن را برای تو بازگو کنم! (قال فان اتبعتنی فلا تسئلنی عن شیء حتی احدث لك منه ذکرا) موسی این تعهد مجدد را سپرد و در معیت این استاد به راه افتاد.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۸۹

آیه ۷۱ - ۷۸

آیه و ترجمه

۷۱ فانطلقا حتی اذا رکبا فی السفینة خرقتها لتغرق اهلها لقد جئت
شیا امرا

۷۲ قال الم اقل انک لن تستطیع معی صبرا

۷۳ قال لا تؤاخذنی بما نسیت و لا ترهقنی من امری عسرا

۷۴ فانطلقا حتی اذا لقیا غلاما فقتله قال اقتلت نفسا زکیة بغير نفس لقد جئت
شیا نکرا

۷۵ قال الم اقل لک انک لن تستطیع معی صبرا

۷۶ قال ان سالتک عن شیء بعدها فلا تصحبنی قد بلغت من لدنی عذرا

۷۷ فانطلقا حتی اذا اتیا اهل قرية استطعما اهلها فابوا ان یضیفوهما فوجدا فیها
جدارا یرید ان ینقض فاقامه قال لو شئت لتخذت علیه اجرا

۷۸ قال هذا فراق بینی و بینک سانبئک بتاویل ما

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۹۰

ترجمه :

۷۱ - آنها به راه افتادند تا اینکه سوار کشتی شدند و او کشتی راسوراخ کرد،
(موسی) گفت آیا آنرا سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی، راستی چه کار بدی
انجام دادی؟!

۷۲ - گفت نگفتم تو هرگز نمی توانی با من شکیبائی کنی؟!

۷۳ - (موسی) گفت مرا بخاطر این فراموشکاری مواخذه مکن، و بر من بخاطر
این امر سخت مگیر.

۷۴ - باز به راه خود ادامه دادند تا اینکه کودکی را دیدند و او آن کودک را
کشت! (موسی) گفت: آیا انسان پاکی را بی آنکه قتلی کرده باشد کشتی؟! به
راستی کار منکر و زشتی انجام دادی!

۷۵ - (باز آن مرد عالم) گفت به تو نگفتم تو هرگز توانائی نداری بامن صبر
کنی؟!

۷۶ - (موسی) گفت اگر بعد از این از تو درباره چیزی سؤال کنم دیگر با من
مصاحبت نکن، چرا که از ناحیه من دیگر معذور خواهی بود!

۷۷ - باز به راه خود ادامه دادند، تا به قریه ای رسیدند، از آنها خواستند که به
آنها غذا دهند، ولی آنها از مهمان کردنشان خودداری نمودند (با اینحال) آنها

در آنجا دیواری یافتند که می‌خواست فرود آید، (آن مرد عالم) آنرا برپا داشت، (موسی) گفت (لا اقل) می‌خواستی در مقابل این کار اجرتی بگیری؟! ۷۸ - او گفت اینک وقت جدائی من و تو فرا رسیده است، اما به زودی سر آنچه را که نتوانستی در برابر آن صبر کنی برای تو بازگومی‌کنم.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۹۱

تفسیر:

معلم الهی و این اعمال زننده؟!

آری «موسی به اتفاق این مرد عالم الهی به راه افتاد تا اینکه سوار بر کشتی شدند» (فانطلقا حتی اذا رکبا فی السفینه). از اینجا به بعد می‌بینیم که قرآن در تمام موارد ضمیر تشبیه به کار می‌برد که اشاره به موسی و آن عالم است و این نشان می‌دهد که ماموریت همسفر موسی، یوشع در آنجا پایان یافت، و از آنجا بازگشت، و یا به خاطر اینکه او در این ماجرا مطرح نبوده است نادیده گرفته شده، هر چند در حوادث حضور داشته، ولی احتمال اول قویتر به نظر می‌رسد. به هر حال هنگامی که آن دو بر کشتی سوار شدند «آن مرد عالم کشتی را سوراخ کرد»! «خرقها». «خرق» - همانگونه که راغب در مفردات می‌گوید - به معنی پاره کردن چیزی از روی فساد است بدون مطالعه و فکر، و ظاهر کار این مرد عالم راستی چنین بود. از آنجا که موسی از یکسو پیامبر بزرگ الهی بود و باید حافظ جان و مال مردم باشد، و امر به معروف و نهی از منکر کند، و از سوی دیگر وجدان انسانی او اجازه نمی‌داد در برابر چنین کار خلافی سکوت اختیار کند تعهدی را که با خضر داشت به دست فراموشی سپرد، و زبان به اعتراض گشود و «گفت آیا کشتی را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی؟ راستی چه کار بدی انجام دادی»! (قال اخرقتها لتغرق اهلها لقد جئت شیئا امرا). بدون شک مرد عالم هدفش غرق سرنشینان کشتی نبود ولی از آنجا که نتیجه این عمل چیزی جز غرق کردن به نظر نمی‌رسید موسی آن را با «لام غایت» که برای بیان هدف می‌باشد بازگومی‌کند.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۹۲

این درست به آن می ماند که شخصی در خوردن غذا بسیار زیاده روی می کند می گوئیم می خواهی خودت را بکشی؟! مسلما او چنین قصدی را ندارد، ولی نتیجه عملش ممکن است چنین باشد.

«امر» (بر وزن شمر) به کار مهم شگفت آور و یا بسیار زشت گفته می شود. و برآستی ظاهر این کار شگفت آور و بسیار بد بود، چه کاری از این خطرناکتر می تواند باشد که یک کشتی را با داشتن سرنشینهای متعدد سوراخ کنند؟! در بعضی از روایات می خوانیم که اهل کشتی به زودی متوجه خطر شدند و شکاف موجود را موقتا با وسیله ای پر کردند ولی دیگر آن کشتی یک کشتی سالم نبود.

در این هنگام مرد عالم الهی با متانت خاص خود نظری به موسی افکند و «گفت نگفتم تو هرگز نمی توانی با من شکیبائی کنی»؟! (قال الم اقل انک لن تستطیع معی صبرا).

موسی که از عجله و شتابزدگی خود که طبعا به خاطر اهمیت حادثه بود پشیمان گشت و بیاد تعهد خود افتاد در مقام عذرخواهی برآمده رو به استاد کرد و چنین «گفت مرا در برابر فراموشکاری که داشتم مواخذه مکن و بر من بخاطر این کار سخت مگیر» (قال لا تؤاخذنی بما نسیت و لا ترهقنی من امری عسرا) یعنی اشتباهی بود و هر چه بود گذشت تو با بزرگواری خود صرف نظر فرما.

«لا ترهقنی» از ماده «ارهاق» به معنی پوشاندن چیزی است با قهر و غلبه، و گاه به معنی تکلیف کردن آمده است، و در جمله بالا منظور این است که بر من سخت مگیر و مرا به زحمت میفکن و بخاطر این کار فیض خود را قطع منما!.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۹۳

سفر دریائی آنها تمام شد از کشتی پیاده شدند، «و به راه خود ادامه دادند، در اثناء راه به کودک رسیدند ولی آن مرد عالم بی مقدمه اقدام به قتل آن کودک کرد»! (فانطلقا حتی اذا لقیا غلاما فقتله).

در اینجا بار دیگر موسی از کوره در رفت، منظره وحشتناک کشتن یک کودک بی گناه، آنهم بدون هیچ مجوز، چیزی نبود که موسی بتواند در مقابل آن سکوت کند، آتش خشم در دلش برافروخته شد، و گوئی غباری از اندوه و نارضائی چشمان او را پوشانید، آنچنان که بار دیگر تعهد خود را فراموش کرد،

زبان به اعتراض گشود، اعتراضی شدیدتر و رساتر از اعتراض نخست، چرا که حادثه وحشتناک‌تر از حادثه اول بود و «گفت آیا انسان بی‌گناه و پاکی رابی آنکه قتلی کرده باشد کشتی»؟! (قال ا قتلت نفسا زکیة بغیر نفس). «براستی که چه کار منکر و زشتی انجام دادی» (لقد جئت شیئانکرا). کلمه «غلام» به معنی جوان نارس است خواه بحد بلوغ رسیده باشد یا نه. در اینکه نوجوانی را که آن مرد عالم در اینجا به قتل رسانید به سرحد بلوغ رسیده بود یا نه، در میان مفسران گفتگو است، بعضی تعبیر به «نفسا زکیة» (انسان پاک و بیگناه) را دلیل بر آن گرفته بودند که بالغ نبوده است. و بعضی تعبیر «بغیر نفس» را دلیل بر این گرفته‌اند که او بالغ بوده، زیرا تنها قصاص در حق بالغ جایز است، ولی رویهم رفته نمی‌توان به طور قطع در این زمینه با توجه به خود آیه قضاوت کرد. «نکر» به معنی زشت و منکر است، و بازتاب آن قویتر از کلمه «امر» که در ماجرای سوراخ کردن کشتی بود می‌باشد، دلیل آنهم روشن است، زیرا کار اول او زمینه خطری برای جمعی فراهم کرد که به زودی متوجه شدند و خطر را دفع کردند ولی در اقدام دوم ظاهراً او مرتکب جنایتی شده بود.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۹۴

باز آن عالم بزرگوار با همان خونسردی مخصوص به خود جمله سابق را تکرار کرد و گفت: «به تو گفتم تو هرگز توانائی نداری بامن صبر کنی» (قال الم اقل لك انك لن تستطیع معی صبرا). تنها تفاوتی که با جمله گذشته دارد اضافه کردن کلمه «لك» است که برای تاکید بیشتر است، یعنی من این سخن را به شخص تو گفتم. موسی (علیه السلام) به یاد پیمان خود افتاد، توجهی توأم با شرمساری، چرا که دو بار پیمان خود را - هر چند از روی فراموشی - شکسته بود، و کم‌کم احساس می‌کرد که گفته استاد ممکن است راست باشد و کارهای او برای موسی در آغاز غیر قابل تحمل است، لذا بار دیگر زبان به عذرخواهی گشود و چنین گفت: این بار نیز از من صرف‌نظر کن، و فراموشی مرا نادیده بگیر، اما «اگر بعد از این از تو تقاضای توضیحی در کارهایت کردم (و بر تو ایراد گرفتم) دیگر با من مصاحبت نکن چرا که تو از ناحیه من دیگر معذورخواهی بود» (قال ان ساءلتك عن شیء بعدها فلا تصاحبنی قد بلغت من لدنی عذرا). این جمله حکایت از نهایت انصاف و دورنگری موسی می‌کند، و نشان می‌دهد

که او در برابر یک واقعیت، هر چند تلخ، تسلیم بود، و یا به تعبیر دیگر بعد از سه بار آزمایش برای او روشن می‌شد که ماموریت این دو مرد بزرگ از هم جدا است، و به اصطلاح آبشان در یک جوی نمی‌رود! بعد از این گفتگو و تعهد مجدد «موسی با استاد به راه افتاد، تا به قریه‌ای رسیدند و از اهالی آن قریه غذا خواستند، ولی آنها از میهمان کردن این دو مسافر خودداری کردند» (فانطلقا حتی اذاتیا اهل قریة استطعما اهلها فابوا ان یضیفوهما).

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۹۵

بدون شک موسی و خضر از کسانی نبودند که بخواهند سربار مردم آن دیار شوند، ولی معلوم می‌شود زاد و توشه و خرج سفر خود را در اثناء راه از دست داده یا تمام کرده بودند و به همین دلیل مایل بودند میهمان اهالی آن محل باشند (این احتمال نیز وجود دارد که مرد عالم عمدا چنین پیشنهادی به آنها کرد تا درس جدیدی به موسی بیاموزد). یادآوری این نکته نیز لازم است که «قریه» در لسان قرآن مفهوم عامی دارد و هر گونه شهر و آبادی را شامل می‌شود، اما در اینجا مخصوصا منظور شهر است، زیرا در چند آیه بعد تعبیر به «المدینه» شده است. به هر حال در اینکه این شهر کدام شهر و در کجا بوده است؟ در میان مفسران گفتگو است: از ابن عباس نقل شده که منظور «انطاکیه» است. بعضی دیگر گفته‌اند منظور ایله است که امروز به نام بندر ایلات معروف است و در کنار دریای احمر نزدیک خلیج عقبه واقع شده است. بعضی دیگر معتقدند که منظور شهر «ناصره» است که در شمال فلسطین قرار دارد و محل تولد حضرت مسیح (علیه السلام) بوده است. مرحوم «طبرسی» در اینجا حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که تاییدی است بر احتمال اخیر. و با توجه به آنچه در معنی «مجمع البحرین» گفتیم که منظور محل پیوند «خلیج عقبه» و «خلیج سوئر» است، روشن می‌شود که شهر «ناصره» و بندر «ایله» به این منطقه نزدیکتر است تا انطاکیه.

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۹۶

و در هر صورت از آنچه بر سر موسی و استادش در این قریه آمد می فهمیم که اهالی آن خسیس و دون همت بوده اند، لذا در روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که درباره آنها فرمود کانوا اهل قریة لئام: «آنها مردم لئیم و پستی بودند»

سپس قرآن اضافه می کند: «با این حال آنها در آن آبادی دیواری یافتند که می خواست فرود آید، آن مرد عالم دست به کار شد تا آن را بر پا دارد» و مانع ویرایش شود (فوجدا فیها جدارا یریدان ینقض فاقامه).

موسی که قاعدتا در آن موقع خسته و کوفته و گرسنه بود، و از همه مهمتر احساس می کرد شخصیت والای او و استادش به خاطر عمل بی رویه اهل آبادی سخت جریحه دار شده، و از سوی دیگر مشاهده کرد که خضر در برابر این بی حرمتی به تعمیر دیواری که در حال سقوط است پرداخته مثل اینکه می خواهد مزد کار بد آنها را به آنها بدهد، و فکر می کرد حداقل خوب بود استاد این کار را در برابر اجرتی انجام می داد تا وسیله غذائی فراهم گردد.

لذا تعهد خود را بار دیگر به کلی فراموش کرد، و زبان به اعتراض گشود اما اعتراضی ملایمتر و خفیفتر از گذشته، و «گفت می خواستی در مقابل این کار اجرتی بگیری»! (قال لو شئت لاتخذت علیه اجرا).

در واقع موسی فکر می کرد این عمل دور از عدالت است که انسان در برابر مردمی که این قدر فرومایه باشند این چنین فداکاری کند، و یا به تعبیر دیگر نیکی خوبست اما در جای خود.

درست است که در برابر بدی، نیکی کردن، راه و رسم مردان خدا بوده

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۹۷

است، اما در آنجائی که سبب تشویق بدکار به کارهای خلاف نشود. اینجاست که آن مرد عالم، آخرین سخن را به موسی گفت، زیرا از مجموع حوادث گذشته یقین کرد که موسی، تاب تحمل در برابر اعمال او ندارد «فرمود: اینک وقت جدائی من و تو است! اما به زودی سر آنچه را که نتوانستی بر آن صبر کنی برای تو بازگومی کنم» (قال هذا فراق بینی و بینک سانئک بتاویل ما لم تستطیع علیه صبرا).

البته موسی هم هیچگونه اعتراضی بر این سخن نکرد، زیرا درست همان مطلبی بود که خودش در ماجرای قبل پیشنهاد کرده بود، یعنی بر خود موسی نیز این واقعیت ثابت گشته بود که آبشان در یک جوی نمی رود.

ولی به هر حال خبر فراق همچون پتکی بود که بر قلب موسی وارد شد، فراق از استادی که سینه‌اش مخزن اسرار بود، و مصاحبتش مایه برکت، سخنانش درس بود، و رفتارش الهام بخش، نور خدا در پیشانی‌اش می‌درخشید و کانون قلبش گنجینه علم الهی بود.

آری جدا شدن از چنین رهبری سخت دردناک است، اما واقعیت تلخی بود که به هر حال موسی باید آن را پذیرا شود.

مفسر معروف ابوالفتوح رازی می‌گوید در خبری است که از موسی پرسیدند از مشکلات دوران زندگیت از همه سخت‌تر را بگو، گفت: «سختیهای بسیاری دیدم (اشاره به ناراحتیهای دوران فرعون، و گرفتاریهای طاقت فرسای دوران حکومت بنی اسرائیل) ولی هیچ‌یک همانند گفتار خضر که خبر از فراق و جدائی داد بر قلب من اثر نکرد»!

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۹۸

«تاءویل» از ماده اول (بر وزن قول) به معنی ارجاع و بازگشت دادن چیزی است، بنابراین هر کار و سخنی را که به هدف اصلی برسانیم تاءویل نامیده می‌شود، همچنین پرده برداشتن از روی اسرار چیزی، نیز یکنوع تاءویل است. و اگر تعبیر خواب را تاءویل می‌گویند، نیز به همین جهت است (آنچنان که در سوره یوسف آیه ۱۰۰ آمده است هذا تاءویل رؤیای).

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۹۹

آیه ۷۹ - ۸۲

آیه و ترجمه

۷۹ اما السفینة فکانت لمساکین یعملون فی البحر فاردت ان اعیبها وکان وراءهم ملک یاخذ کل سفينة غصبا

۸۰ و اما الغلام فکان ابواه مؤمنین فخشینا ان یرهقهما طغیانا وکفرا

۸۱ فاردنا ان یبدلهما ربهما خیرا منه زکوة و اقرب رحما

۸۲ و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة و کان تحتہ کنز لهما و کان ابوهما صالحا فاراد ربک ان یبلغا اشد هما و یتخرجا کنزهما رحمة من ربک و ما فعلته عن امری ذلک تاویل ما لم تسطع علیه صبرا

ترجمه :

۷۹ - اما آن کشتی متعلق به گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار می کردند و من خواستم آنرا معیوب کنم (چرا که) پشت سر آنها پادشاهی ستمگر بود که هر کشتی را از روی غصب می گرفت.

۸۰ - و اما آن نوجوان پدر و مادرش با ایمان بودند، ما نخواستیم او آنها را به طغیان و کفر وادارد.

۸۱ - ما اراده کردیم که پروردگارشان فرزند پاکتر و پرمحبت تری بجای او به آنها بدهد.

۸۲ - و اما آن دیوار متعلق به دو نوجوان یتیم در آن شهر بود، و زیر آن گنجی متعلق به آنها وجود داشت و پدرشان مرد صالحی بود، پروردگار تو می خواست آنها به حد بلوغ برسند، و گنجشان را استخراج کنند، این رحمتی از پروردگارت بود، من به دستور خود این کار را نکردم، و این بود سر کارهائی که توانائی شکیبائی در برابر آنها نداشتی!

تفسیر:

اسرار درونی این حوادث

بعد از آنکه فراق و جدائی موسی و خضر مسلم شد، لازم بود این استاد الهی اسرار کارهای خود را که موسی تاب تحمل آنرا نداشت بازگو کند، و در واقع بهره موسی از مصاحبت او فهم راز این سه حادثه عجیب بود که می توانست کلیدی باشد برای مسائل بسیار، و پاسخی برای پرسشهای گوناگون.

نخست از داستان کشتی شروع کرد و گفت: «اما کشتی به گروهی مستمند تعلق داشت که با آن در دریا کار می کردند، من خواستم آنرا معیوب کنم زیرا می دانستم در پشت سر آنها پادشاهی ستمگر است که هر کشتی سالمی را از روی غصب می گیرد» (اما السفينة فکانت لمساکین یعملون فی البحر فاردت ان اعیبها و کان ورائهم ملک یاخذ کل سفينة غصبا). و به این ترتیب در پشت چهره ظاهری زننده سوراخ کردن کشتی، هدف

مهمی که همان نجات آن از چنگال یک پادشاه غاصب بوده است، وجود داشته، چرا که او هرگز کشتیهای آسیب دیده را مناسب کار خود نمی دید و از آن

چشم می‌پوشید، خلاصه این کار در مسیر حفظ منافع گروهی مستمند بود و باید انجام می‌شد.

کلمه «وراء» (پشت سر) مسلماً در اینجا جنبه مکانی ندارد بلکه کنایه از این است که آنها بدون اینکه توجه داشته باشند گرفتار چنگال چنین ظالمی می‌شدند، و از آنجا که انسان حوادث پشت سر خود را نمی‌بیند این تعبیر در اینجا به کار رفته است.

بعلاوه هنگامی که انسان از طرف فرد یا گروهی تحت فشار واقع می‌شود تعبیر به پشت سر می‌کند، مثلاً می‌گوید طلبکاران پشت سر منند، و مرا رها نمی‌کنند، در آیه ۱۶ سوره ابراهیم می‌خوانیم من وراثه جهنم و یسقی من ماء صدید گوئی جهنم این گنهکاران راتعقیب می‌کند که از آن تعبیر به «وراء» شده است.

ضمناً از تعبیر «مساکین» (مسکینها) در این مورد استفاده می‌شود که مسکین کسی نیست که مطلقاً مالک چیزی نباشد، بلکه به کسانی نیز گفته می‌شود که دارای مال و ثروتی هستند ولی جوابگوی نیازهای آنها نمی‌باشد. این احتمال نیز وجود دارد که اطلاق مسکین بر آنها نه از نظر فقر مالی بوده است بلکه از نظر فقر قدرت بوده، و این تعبیر در زبان عرب وجود دارد، و با ریشه اصلی لغت مسکین که سکون و ضعف و ناتوانی است نیز سازگار است. در نهج البلاغه می‌خوانیم مسکین ابن آدم ... تؤلمه البقة و تقتله الشرقة و تنتنه العرقه: «بیچاره فرزند آدم! ... پشه‌ای او را آزار می‌دهد، مختصری آب

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۵۰۲

او را گلوگیر می‌شود، و عرق او را متعفن می‌سازد). سپس به بیان راز حادثه دوم یعنی قتل نوجوان پرداخته چنین می‌گوید: «اما آن نوجوان پدر و مادرش با ایمان بودند، و مانخواستیم که این نوجوان، پدر و مادر خود را از راه ایمان بیرون ببرد و به طغیان و کفر وادارد» (و اما الغلام فکان ابواه مؤمنین فخشینا ان یرهمهما طغیاناً و کفراً). این احتمال نیز در تفسیر آیه از طرف جمعی از مفسران ذکر شده است که منظور این نیست که نوجوان کافر و طغیانگر پدر و مادر خود را از راه بدر برد، بلکه منظور این است که او پدر و مادر خود را به خاطر طغیان و کفرش اذیت و آزار فراوان دهد ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر می‌رسد. به هر حال آن مرد عالم، اقدام به کشتن این نوجوان کرد و حادثه ناگواری را

که در آینده برای یک پدر و مادر با ایمان در فرض حیات او رخ می‌داد دلیل آن گرفت.

به خواست خدا به زودی در شرح نکته‌های این داستان پر ماجرا روی همه کارهای خضر از نظر احکام الهی و منطقی بحث خواهیم کرد، و ایراد قصاص قبل از جنایت را پاسخ خواهیم گفت.

تعبیر به «خشینا» (ما ترسیدیم که در آینده چنین شود...) تعبیر پر معنائی است، این تعبیر نشان می‌دهد که این مرد عالم خود رامسئول آینده مردم نیز می‌دانست، و حاضر نبود پدر و مادر با ایمانی به خاطر انحراف نوجوانشان

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۵۰۳

دچار بدبختی شوند.

ضمناً تعبیر به «خشینا» (ترسیدیم) در اینجا به معنی «ناخوش داشتیم» آمده است، زیرا برای چنین کسی با این علم و آگاهی و توانائی، ترس از چنین موضوعاتی وجود نداشته است.

و به تعبیر دیگر هدف پرهیز از حادثه ناگواری است که انسان روی اصل محبت، می‌خواهد از آن اجتناب ورزد.

این احتمال نیز وجود دارد که به معنی «علمنا» (دانستیم) بوده باشد چنانکه از ابن عباس نقل شده است یعنی ما می‌دانستیم که اگر او بماند چنین حادثه ناگواری در آینده برای پدر و مادرش اتفاق می‌افتد.

و اما اینکه چگونه ضمیر جمع متکلم برای یک فرد آمده است پاسخ روشن می‌باشد این اولین بار نیست که در قرآن به چنین تعبیری برخورد می‌کنیم هم در قرآن و هم در سایر کلمات زبان عرب و غیر عرب، اشخاص بزرگ گاهی به هنگام سخن گفتن از خویشان ضمیر «جمع» به کار می‌برند، و این به خاطر آن است که آنها معمولاً نفراتی در زیر دست دارند که به آنها ماموریت برای انجام کارها می‌دهند، خدا به فرشتگان دستور می‌دهد و انسانها به نفرات زیر دست خویش.

و بعد اضافه کرد: «ما چنین اراده کردیم که پروردگارشان فرزندی پاکتر و پرمحبتتر به جای او به آنها عطا فرماید» (فاردنا ان یبدلهماربهما خیرا منه زکوة و اقرب رحماً).

تعبیر «اردنا» (ما اراده کردیم) و همچنین «ربهما» (پروردگار آن دو) نیز در اینجا پر معنی است و سر آن را به زودی خواهیم دانست.

«زکاة» در اینجا به معنی پاکیزگی و طهارت است، و مفهوم وسیعی دارد

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۵۰۴

که ایمان و عمل صالح را شامل می‌شود، هم در امور دینی و هم در امور مادی، و شاید این تعبیر پاسخی بود به اعتراض موسی که می‌گفت تو «نفس زکیه» ای را کشتی، او در جواب می‌گوید: نه این پاکیزه نبود می‌خواستیم خدا به جای او فرزند پاکیزه‌ای به آنها بدهد!

در چندین حدیث که در منابع مختلف اسلامی آمده است می‌خوانیم: ابدلهم الله به جاریة ولدت سبعین نبیا: «خداوند بجای آن پسر، دختری به آنها داد که هفتاد پیامبر از نسل او به وجود آمدند»!

در آخرین آیه مورد بحث، مرد عالم پرده از روی راز سومین کار خود یعنی تعمیر دیوار برمی‌دارد و چنین می‌گوید: «اما دیوار متعلق به دو نوجوان یتیم در شهر بود، و زیر آن گنجی متعلق به آنها وجود داشت و پدر آنها مرد صالحی بود» (و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة و کان تحته کنز لهما و کان ابوهما صالحا).

«پروردگار تو می‌خواست آنها به سرحد بلوغ برسند، و گنجشان را استخراج کنند» (فاراد ربک ان یبلغا اشد هما و یتخرجا کنزهما). «این رحمتی بود از ناحیه پروردگار تو» (رحمة من ربک).

و من ماء مور بودم به خاطر نیکوکاری پدر و مادر این دو یتیم آن دیوار را بسازم، مبادا سقوط کند و گنج ظاهر شود و به خطر بیفتد.

در پایان برای رفع هر گونه شک و شبهه از موسی، و برای اینکه به یقین بداند همه این کارها بر طبق نقشه و ماموریت خاصی بوده است اضافه کرد: «و من این کار را به دستور خودم انجام ندادم» بلکه فرمان خدا و دستور پروردگار بود (و ما فعلته عن امری).

آری «این بود سر کارهائی که توانائی شکیبائی در برابر آنها نداشتی» (ذلک تاءویل ما لم تسطع علیه صبرا).

